



یادداشت

وحشت رژیم از ادامه مبارزات کارگران!
صادق کار



در شماره هفته پیش "جنگ کارگری"، مطلبی در مورد نامه حسن حبیبی یکی از اعضای کانون عالی شوراهای اسلامی کار به ابراهیم رئیسی رئیس تازه برگمارده شده دستگاه قضائیه رژیم نگاشتیم. حبیبی در نامه‌اش که همزمان بود با محاکمات شماری از فعالین کارگری و روزنامه نگاران از وی خواسته بود که به مطالبات کارگران و دانشجویان توجه کند و فعالین زندانی را آزاد کند. این هفته قاضی القضاات جنایتکار رژیم که در سر سپردگی اش به بیت رهبری شهره عام و خاص است، بطور غیر مستقیم به نامه حبیبی و دیگر منتقدین سرکوب کارگران و فعالین مدنی پاسخ داد.

رئیسی در پاسخ کوتاهی که در خصوص چرایی سرکوب فعالین کارگری داد، ضمن اذعان به مشکلات کارگری به عنوان منشا اعتراضات، علت سرکوب ها را استفاده "کسانی" از پوشش مسائل کارگری عنوان کرد و از کارگران خواست خودشان حساب این عده گمنام و و بی نام و نشان را برسند! احتمالاً این "کسانی" که او آنها را عامل اعتصابات می داند، کسانی غیر از رهبران تشکلهای و اعتصابات کارگری زندانی نمی توانند باشند. بدین ترتیب رئیس قوه قضائیه نه تنها به نامه و درخواستهای یکی از روسای شوراهای اسلامی جواب رد داد، بلکه از او تلویحاً خواست که کارگران خودشان (شوراهای اسلامی کار) وظیفه سرکوب همان هایی که حبیبی نزد رئیس قوه قضائیه شفاعت شان را کرده بود به عهده بگیرند! حالا حبیبی شانس آورده که جز روسای یک تشکیلات حکومتی است و هنوز از لیست خودی ها اخراج نشده است. اگر یک کارگر غیر خودی چنین نامه‌ای می نوشت، لابد پاسخ نامه‌اش را در زندان و زیر شکنجه باید می گرفت!

اما کارگران شجاع و حق طلب هفت تپه پاسخ درخوری به رئیسی دادند. پاسخی که حکایت از درک و فهم و شناخت شان از ماهیت رئیسی و نقشی که به او محول شده دارد. آنها در بیانیه‌ای که در این ارتباط منتشر کردند، در پاسخ به ادعای رئیسی که گفته بود می خواهد پشتوانه کارگران باشد، نوشتند: "آقای رئیسی ما نمی خواهیم پشت و پناه کارگر باشید، فقط لطف کنید بی طرف باشید". از این آشکارتر و هوشمندانه تر نمی شد بی اعتمادی کارگران نسبت به این وعده‌های کاذب و مرسوم را که چهل سال است تکرار می شود ولی هیچگاه حتی یکی از آنها عملی نشده، پاسخ داد.

همزمان با این اظهارات بی شرمانه رئیسی در حالی که خبر احکام سنگین و ظالمانه بی دادگاه های قوه قضائیه علیه فعالین کارگری پی در پی برای ایجاد رعب منتشر می شد، خبر آزادی امید اسد بیگی، مدیرعامل فاسد این کارخانه نیز منتشر شد. بدین ترتیب زودتر از آنچه تصور می شد ماهیت واقعی این مدعی مبارزه با فساد بر همگان روشن شد.

با این وجود اما تشدید مداوم سرکوبها و صدور احکام طولانی زندان و بستن کارگران به شلاق توانسته است مانع گسترش



اعتراضات کارگری گردد. تنها در بحبوحه محاکمات در هفته های اخیر ده ها اعتصاب و تجمع اعتراضی کارگری از آن جمله، از سرگیری اعتراض کارگران هپکو، تجمع معلمان بازنشسته و بازنشستگان کشوری را شاهد بوده ایم. در اکثر این اعتراضات آزادی حق تشکل و مخالفت با خصوصی سازی ها، یعنی همان چیزهایی که خواب امثال رئیسی را آشفته نموده جزء مطالبات معترضین بوده اند! به جرئت می توان گفت که وحشت سران حکومتی از اعتراضات و مبارزات کارگران هیچ گاه به اندازه امروز نبوده است.

رئیسی از یک سو کارگران را محکوم به زندان و شلاق می کند از سوی دیگر می خواهد نقش "حامی" کارگران را بازی کند. کسی که رهبران واقعی کارگری را به زندان می اندازد هرگز نمی تواند حامی کارگر باشد. و این را کمتر کارگری است که نداند. کارگران می دانند که همه مقامات و نهادهای حکومتی با حقوق کارگران سر ستیز دارند و بایستی برای دفاع موثر از حق و حقوق شان خود را در سازمانهای مستقل سندیکایی متشکل کنند.

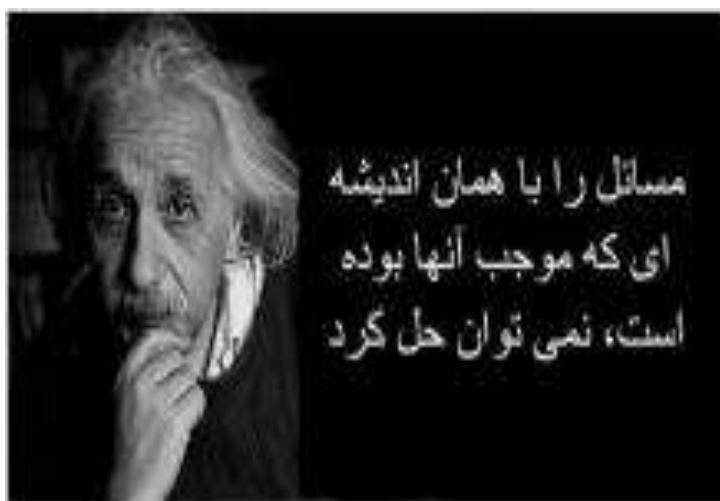
آنها از شکنجه و محاکمه رهبران شان سخت برآشفته و برافروخته اند، این را خود رئیسی بهتر از همه می داند. بهمین دلیل است که او جرات نام بردن از رهبران کارگری زندانی را ندارد و با عنوان "کسانی" از آنان یاد می کند. آنها را به زندان انداخته اند اما از مطرح شدن نامشان وحشت دارند. این نام ها باید در هر فرصتی مرتب تکرار شوند و علت زندانی شدنشان برای مردم توضیح داده شوند. اینها قهرمانان واقعی مبارزه با بی عدالتی، فساد و استبداد هستند. وحشت حکومت هم از این هاست که مبارزه برایشان حکم نان و آزادی را دارد. و با فریب و وعده دیگر نمی توانند آنها را از ادامه مبارزه بازدارند!



کارگران، معلمان، فعالین مدنی و دانشجویی زندانی را آزاد کنید!

اتحادیه های کارگری و معضل اقدام استراتژیک – بخش ششم

آموزش درون سازمانی



اتحادیه های کارگری سازمان های کلکتیو اند از این رو یافته های حاصل از تجزیه و تحلیل استراتژی در مناسبات سازمانی، و به ویژه در سازمانهای تپیک سرمایه داری، بالقوه میتوانند به کار اتحادیه های کارگری نیز بیایند. در خلال سه دهه اخیر ایده آموزش درون سازمانی توجه فزاینده ای را در آثار مربوط به مدیریت به خود جلب کرده است. طبعاً می توانیم برخی از پیش فرضهای اساسی این ایده را مورد تردید و پرسش قرار دهیم؛ مثلاً (همان طور که در ادامه مطلب خواهیم پرسید)، نه تنها پیرویم که مگر سازمانها مثل یک تن واحد عمل می کنند، بلکه پیرویم که مگر اصلاً سازمانها عمل هم می کنند، و اگر آری، به چه معنا؟ روشن است که در سازمانها، این افراد و گروهها هستند که به نام سازمان عمل می کنند و معمولاً هم منابع سازمانی را برای عمل شان به کار می گیرند. اما این روندهای اجتماعی و سیاسی با انتساب عملی اساساً انسانی به آنها (یعنی مشخصاً آموزش) رمزآلوده و غیرشخصی می شوند. از این قرار سازمانها دقیقاً آن زمینه و بافتارهایی اند که آموزش می تواند در آنها جاری شود و اثربخشی سازمانی می تواند – چنان که در زیر توضیح خواهیم داد - وابسته به ظرفیت افرادی در درون آنها بستگی یابد که قادر اند در مجرائی جمعی، پاسخ مناسب به چالشهای درونی را بیاموزند یا پاسخ به چالشهای سپری شده را از اذهان بزدایند.

هوبر (1991) مرور مفیدی بر آثار مدیریتی معاصر دارد که به تشریح چهار مرحله یا بُعد آموزش درون سازمانی اختصاص دارد. اولین مرحله کسب دانش جدید است. دوم، انتشار و تعمیم آن در یک سازمان است (زیرا سازمانها اغلب نمی دانند چه چیزی را می دانند. هرگاه اطلاعات و تجربه بین این و آن فرد و گروه، و بدون یک هماهنگی کلی پراکنده شود، ظرفیت آن اطلاعات و تجربیات اساساً نقصان می پذیرد. سومین مرحله تفسیر دانش حاصله است؛ معنا و مفهوم آن، دستچین کردن و پالایش الزامی آن از آنچه که می توان "اطلاعات بیش از حد زائد" نامید. سرانجام، برای اینکه آموزش از یاد نرود، حفظ سازمانی آن ضرور است، زیرا سازمان به خودی خود فاقد حافظه است. این هر چهار بعد در کار اتحادیه های کارگری دارای اهمیت آشکار و سرشار اند.

تمایز بین انواع و سطوح مختلف آموزش نیز دارای اهمیت است. باتسون بین "آموزش اولیه" و مرتبه عالیتر "آموزش ثانوی" تمایز قایل است. در آموزش اولیه، فرد با آزمایش و خطا مشکلات را حل می کند. راه حل صحیح بدون نیاز به آزمایش آن به کار گرفته می شود. اما در آموزش ثانویه، فرد یاد می گیرد که چگونه یاد بگیرد، و قادر است سریعتر راه حل ها را برای مشکلات جدید ابداع کند. باید افزود که باتسون تجزیه و تحلیل خود را بر رفتار حیوانات (و سپس انسانها) استوار کرد، اما آرگریس و شاون خیلی زود تمایز مشابهی را در سازمانهای تجاری تشخیص دادند؛ الا این که آنها نام این سطوح متمایز را "آموزش تک حلقه" و "آموزش دو حلقه" نهادند. آموزش نخست به معنای یادگیری استفاده از روشهای تعیین شده است. دومی، بررسی دقیق این رویه ها. معمولاً خط و مشی سازمانی دشواریهایی را برای آموزش در سطح دوم فراهم می آورد، زیرا این نوع آموزش به افرادی نیاز دارد، که در موقعیتهای حساس عملیات سازمان قرار دارند و حاضر اند سیاست ها و رویه های مرسوم کسانی را به چالش بکشند که



در موقعیت های قدرتمند تری قرار دارند. "آموزش محتاطانه" این است که ساکت باشید. از این رو روندهای مرسوم سازمانی "پائینی" ها را به سرکوب شک و پنهان کردن اطلاعات و اکتفا به آموزش تک حلقه ترغیب می کنند. آموزش دو حلقه فقط در "موقعیتهای حاد" میسر می شود.

بخش اعظم تألیفات در باره آموزش درون سازمانی چگونگی غلبه بر موانع آموزش ثانویه را نشان می دهد و خواننده را به این آموزش تشویق می کند. نوناکا (۱۹۹۴) به دو سؤال اساسی می پردازد: سؤال اول این که چگونه می توان دانش افراد درون یک سازمان را تعمیم داد و اجتماعی کرد، و سؤال دوم، که با سؤال اول هم بی ارتباط نیست، این که چگونه می توان دانش غریزی و مستتر را میتوان صریح و واقفانه کرد. بخشی از پاسخ او این است که باید "اجتماعات تعاملگر" را ایجاد کرد؛ اجتماعاتی که افراد از طریق آنها تجربه شان را بر پایه اعتماد متقابل به اشتراک با دیگر اعضای آنها می گذارند، و یافته های جداگانه را تا یک کل منسجم ارتقاء می دهند. چگونه؟ یک پاسخ ممکن این است که بحران در یک سازمان می تواند "هرج و مرج خلاق" ایجاد کند و این به نوبه خود می تواند آموزش جمعی را ترغیب کند. پاسخ دیگر متکی به ابتکار افراد با اطلاعات اضافی (یا "اضافی" دارند) است که ممکن است این اطلاعات را به شیوه های ابتکاری کلیت و انسجام بخشند. پاسخ سوم این است که افراد در موقعیتهای میانی در یک سازمان معمولاً ارتباط را، هم با "بالا" و هم با "پایین" تسهیل می کنند. نوناکا، به عنوان پاسخ آخر، به قیاس با نرم افزارهای کامپیوتری پیشنهاد می کند که چنین روندهایی (روندهای آموزشی) را با ساختن یک "ابر متن" تسهیل کنیم، که باید بتواند توانایی استراتژیک سازمان را در کسب، تعمیم، تفسیر و پالایش، و حفظ و انباشت دانش جدید به طور مداوم فراهم کند. این آخری به نهادهای غیرهیرارشیکی نیاز دارد که ترتیبات هیرارشیکیتر مرسوم در فعالیت های روزمره را تکمیل کنند.

آیا می توان از چنین تحلیل هایی در کار اتحادیه های کارگری بهره برد، و اگر آری، چگونه؟ زول، تمایز اصلی ای را که باتسون تشخیص داده بود، به اتحادیه های کارگری - به عنوان "سازمان های با آموزش درونی" - بسط داده است. به نظر او اتحادیه ها در پاسخگویی واکنشی به چالش های خاص، آموزش اولیه را از خود نشان می دهند. سپس با تشخیص این نکته که مواجهه با چالشهای جدید یک واقعیت روزمره است، و ابراز توانایی برای ایجاد ساختارها و روندهای درون سازمانی به نحوی که تأمل در مشکلات جدید و بحث جمعی برای یافتن پاسخ های مناسب را تسهیل کنند، آنها پا به مرتبه دوم آموزش می گذارند. اما زول ادامه می دهد که نیاز به یادگیری مرتبه سوم نیز هست و آن بررسی دقیق و تعریف مجدد استراتژیها و ساختارهای آموزشی موجود در اتحادیه ها، و مهمتر از اینها همانا درک شان است از آنچه که یک اتحادیه کارگری هست و باید باشد. جذب و نمایندگی کارگرانی به مراتب متنوعتر از آنچه همین چند دهه قبل وجود داشت، مستلزم آن است که اتحادیه ها برای بقا و شکوفایی شان، مجدداً خودشان به عنوان سازمان بازایند.



کمک به مدرسه، به نام مدیران مدارس، به کام دولت مراد رضایی



هر ساله، و روزهای منتهی به بازگشایی مدارس، یک سناریوی مشترک در مورد «حق تحصیل رایگان» اجرا می‌شود. مسئولین وزارت آموزش و پرورش با طیب خاطر و اعتماد به نفس در تلویزیون ظاهر می‌شوند و به والدین کودکان می‌گویند مدارس دولتی حق دریافت حتی یک ریال پول برای ثبت نام فرزندانشان را ندارد. از طرف دیگر وقتی والدین برای ثبت نام به مدارس مراجعه می‌کنند، با فیش‌های کمک اجباری به مدرسه مواجه می‌شوند که بدون پرداخت این فیش‌ها از ثبت نام خبری نخواهد بود.

تا اینجا قضیه را همه می‌دانیم و با این ساز و کار آشنا هستیم. همچنین می‌دانیم عدم توانایی در پرداخت این کمک اجباری یا موجب بازماندن دانش آموزان از تحصیل می‌شود و یا موجب تحقیر دانش آموز توسط مسئولین مدرسه می‌گردد که حتی سال گذشته یک مورد خودکشی دانش‌آموزی به این دلیل را در خبرها دیدیم.

اصل سی‌ام قانون اساسی صراحتاً می‌گوید: «دولت موظف است وسایل آموزش و پرورش رایگان را برای همه‌ی ملت تا پایان دوره‌ی متوسطه فراهم سازد.» وسایل آموزش و پرورش رایگان، طبیعتاً باید شامل لوازم تحریر و کتاب و بیمه‌ی دانش آموزان نیز باشد. اما آموزش و پرورش برای این هزینه‌ها نیز بودجه‌ای در نظر نگرفته است و این هزینه‌ها نیز اجباراً توسط خانواده‌ها تامین می‌شود.

در شرایط دشوار اقتصادی فعلی، تامین این هزینه‌ها بسیار مشکل است. تا جایی که سال گذشته طبق آمار، بازار لوازم تحریر با کاهش ۳۵ درصدی در فروش مواجه بوده است.

اینکه خانواده‌ها امکان تامین هزینه‌های تحصیل فرزندانشان را ندارند، اینکه ترک تحصیل موجب ایجاد تشدید بحران‌های اجتماعی خواهد شد، و اینکه سیستم آموزشی ایران در حال حاضر یک سیستم تماماً کالایی و سود محور است، موضوعات بسیار مهمی هستند. اما موضوع این مقاله نخواهند بود.

غالباً تصور می‌شود که مدیران مدارس، برای استفاده از تشویقات آموزش و پرورش اقدام به دریافت کمک به مدرسه می‌کنند تا با بودجه‌ی کمتری مدرسه را اداره کنند! این تصور از آنجا ناشی می‌شود که مسئولین آموزش و پرورش بارها و به طرق مختلف مدعی شده‌اند دریافت اجباری کمک به مدرسه غیر قانونی است.

اما واقعیت این نیست. طبق اظهارات مسئولین وزارت آموزش و پرورش و همچنین مدیران مدارس، دولت بودجه‌ای برای اداره‌ی مدارس در نظر نمی‌گیرد و تامین هزینه‌های جاری مدارس بر عهده‌ی مدیران است. در واقع وزارتخانه جز پرداخت بخش بسیار محدودی از قبوض آب و برق و گاز مدارس، هزینه‌ای را تقبل نمی‌کند. به این ترتیب می‌توان دلیل وضعیت اسفبار کلاس‌های مدارس دولتی که بیشتر شبیه بازداشت‌گاه موقت هستند، نبود امکانات ورزشی و کمک آموزشی در مدارس، وضعیت نیمکت‌ها و سرویس‌های بهداشتی و همچنین وضعیت سیستم‌های گرمایشی و سرمایشی مدارس را دانست.



منظور از سیستم‌های گرمایشی همان بخاری‌های نفتی‌ای هستند که هر چند سال یک بار موجب وقوع آتش سوزی می‌شوند و جان دانش آموزان را به خطر می‌اندازند.

این مساله در بخش‌های حاشیه‌ای و فقیرنشین شهرها، تبعات به مراتب منفی‌تری دارد. در مدارس دولتی در مرکز شهرها، خانواده‌ها به هر مشقتی که شده، کمک هزینه‌های اجباری را تقبل می‌کنند و امورات روزمره‌ی مدارس می‌چرخد. اما در حاشیه‌ها شهرها خانواده‌ها به معنی واقعی کلمه، توان تامین این کمک اجباری را ندارند. این خانواده‌ها حتی در تهیه‌ی کتاب و پرداخت حق بیمه‌ی فرزندان‌شان نیز با مشکل مواجه‌اند. از طرفی ادارات آموزش و پرورش نیز پولی به این مدارس نمی‌دهند.

بنابراین کیفیت آموزشی در این مدارس به شدت افت می‌کند. کافی است سری به یکی از مدارس حاشیه‌ی شهر بزنید. بناهایی مانند ساختمان متروکه، با کلاس‌های شلوغ، سرویس‌های بهداشتی غیر قابل استفاده و نیمکت‌های غیر قابل استفاده!

اعتراض به این وضعیت، با مقاومت مدنی در مقابل مدیران مدارس و پافشاری بر عدم پرداخت کمک به مدرسه ممکن نخواهد بود. مدیران خود قربانی این نظم معیوب هستند.

مطالبه‌گری از آموزش و پرورش برای انجام وظایف مالی خود در قبال مدارس و پافشاری بر اجرای قانون‌های حداقلی مصوب توسط اولیای دانش آموزان و همچنین حمایت همه جانبه از مطالبه‌گری معلمان در اعتصابات و تجمعات آنان، در مدت کوتاهی خواهد توانست این معضلات را تعدیل یا رفع کند.



همه با هم برای آزادی فعالین و حامیان کارگری از زندان مبارزه کنیم!



گذر و نظری بر رویدادهای کارگری هفته جنگ کارگری



از سرگیری اعتراضات کارگران هپکو، تظاهرات بازنشستگان، اعلام احکام بیدادگاه های نظام علیه فعالین کارگری، واکنش قاضی القضاات رژیم در مورد محاکمات فعالین کارگری، جزء مهمترین رویدادهای کارگری و امور مرتبط با آنها در این هفته بودند.

کارگران هپکو مبارزه را از سر گرفتند

در روز سه شنبه اعتراضات کارگران هپکو اراک وارد چهارمین روز خود شد. علت اعتصاب عدم پرداخت دستمزدهای چند ماه گذشته، بلاتکلیفی طولانی وضعیت مدیریتی و سهامداران کارخانه، و بی توجهی مدیران و مسئولین ذیربط به راه اندازی تولید و خلف وعده های پیاپی گذشته مسئولین هستند.

در این میان عده ای که با عنوان "جمعی از کارگران هپکو" خبرگزاری (ایلنا) از آنها نام برده است و به نظر می رسد وابستگان به تشکلهای دولتی باشند، درست در بحبوحه اعتراضات کارگران، با زبانی که بیشتر به نظر می رسد سعی در جا انداختن خط و خطوط مسئولین دولتی را دارند، با مراجعه به روسای سه قوه برای رسیدگی به وضعیت بحرانی کارخانه کمک طلبیده اند. این درخواست در حالی مطرح شده است که مسئولیت وضعیت بحرانی کارخانه بیش از همه متوجه روسای سه قوه و عملکرد آنهاست. روند اضمحلال این واحد بزرگ صنعتی، که کشور تا سالهای طولانی به محصولات تولیدی آن نیاز مبرم دارد با واگذاری رانتی این کارخانه به رانتخواران همدست همین سه قوه شروع شد و هر کس را که به آن اعتراض کرد به زندان و شلاق محکوم و یا از کار بیکار نمودند! با این اوصاف این درخواست نمی تواند مانع نجات کارخانه از اضمحلال و بیکاری چند هزار کارگر گردد. سیاست خصوصی سازی تا کنون نتیجه ای جز نابودی واحدهای تولیدی واگذار شده، بیکاری گسترده و تضعیف حقوق کارگر نداشته است. با وجود ادامه این دولت و حکومت به نظر نمی رسد که کوچکترین بهبودی در وضعیت تولید و زندگی کارگران رخ دهد. آنطور که از اظهارات مقامات حکومتی بر می آید، آنها بدون توجه به پیامدهای خصوصی سازی بر ادامه این سیاست با مشت آهنین اصرار دارند و برایشان سود خودشان بر منافع مردم و کشور ارجحیت دارد. این واقعیت نشان می دهد که کارگران مبارزه سختی را پیش روی دارند و بایستی خود را با سازمانیابی تجهیز کنند.

تداوم مبارزات بازنشستگان و وعده های توخالی مسئولین

اعتراضات پیاپی بازنشستگان که ماه های متوالی است ادامه دارد در ۴ شهریور نیز با تجمع بزرگ بازنشستگان کشوری در مقابل وزارت کار ادامه یافت. شرکت کنندگان در تجمع اعتراضی خود، بار دیگر خواستار، بیمه جامع فراگیر، تبدیل صندوق بازنشستگی به سازمان بازنشستگی، آزادی تشکل، افزایش حقوق بر مبنای شاخص هزینه های زندگی شدند.

در ۵ شهریور نیز شماری از معلمان بازنشسته با خواسته های مشابه در مقابل دفتر ریاست جمهوری تجمع اعتراضی مشابهی برگزار کردند.

تداوم مبارزات بازنشستگان از یکسو و نزدیکی انتخابات مجلس از سوی دیگر موجب شد تا شماری از مسئولین ذیربط با دادن وعده های تو خالی به بازنشستگان تلاش نمایند اعتراضات آنان را فرو نشانند. حسن صادقی یکی از مسئولین خانه کارگر که یکی از وظایف اش ماست مالی کردن سیاستهای ضد کارگری حکومت و سوء استفاده از آرای بازنشستگان است، بعد از تظاهرات این هفته بازنشستگان، وعده دادن ۴۰۰ هزار خانه استیجاری را به آنها داد.

مصطفی سالاری (مدیرعامل سازمان تأمین اجتماعی) نیز به بازنشستگان وعده دادن خانه های خالی مهر را داد و تشکلهای دولتی نیز که نگرانی شان نسبت به افزایش فزاینده اعتراضات مستقلانه بازنشستگان کمتر از مسئولین دولتی نیست، تلاش



کردند با براه انداختن همایش های خیابانی به زعم خویش بدیل تقلبی برای حرکات مستقلانه ارائه دهند. با وجود این وعده ها اما در میانه همین هفته اعلام شد که حقوق بازنشستگی هم اکنون تنها کفاف ۲۳ درصد از هزینه های حداقلی زندگی را می دهد! پیداست که در چنین وضعیتی بازنشستگان فریب این وعده ها را نخورند و به اعتراضات شان تا رسیدن به خواسته های شان ادامه دهند.

تاکید قاضی القضاات مدعی مبارزه با فساد بر ادامه سرکوب کارگران

قاضی القضاات جنایتکار رژیم در این هفته بواسطه واکنشهایی که علیه محاکمات فعالین کارگری و محکومیت های سنگینی که برای شماری از رهبران و فعالین سازمانهای کارگری به دلیل شرکت در فعالیتهای صنفی دادگاه هایش صادر کرد، مجبور شد به صحنه بیاید و عمال ننگین پیدادگاه هایش را توجیه کند. او با تکرار دروغ های گذشته در مورد علل این سرکوبها، در واقع سرکوب سازمانهای سندیکایی مستقل و تحرکات اعتراضی کارگری را زیر عنوان "سواستفاده" از اعتراضات کارگری، مورد تاکید قرار داد. او بخصوص با طرح اشتراک نظر هر سه قوه بر ادامه خصوصی سازی ها و دفاع از ادامه آن، حمایت حکومت از فساد هایی را که در جریان خصوصی سازیها رخ داده تایید کرد. ظاهرا یکی از دلایل محکومیت های سنگین رهبران کارگری مخالفت آنان با خصوصی سازی، فساد و تبهکاری هایی است که در ضمن آنها صورت گرفته اند! این سخنان رئیسی ریاکارانه و جعلی بودن ادعای مبارزه با فساد او را نشان می دهد!

نیروی واقعی مبارزه با فساد کارگران و مزدبگیران و توده مردم بی چیز هستند که توسط باندهای مافیایی حاکم غارت و استثمار و سرکوب می شوند. تا کنون همه روسای قوه قضائیه جزء فاسدترین عناصر درشت از کار درآمده و به ثروت های نجومی رسیده اند. در سیستم فقاقتی حاکم مبارزه با فساد چیزی جزء فریبکاری نیست. تا این نظام هست، فساد و تبهکاری و ظلم و بیداد هم هست!



مبارزه مشترک برای آزادی فعالین کارگری، مدنی و سیاسی را سازمان دهیم!



جنبش کارگری و مبارزه برای دموکراسی در نیجریه: بخش پایانی

عثمان تار

ترجمه گودرز



نکته کلیدی که از روایت های بالا استنتاج می شود آن است که NLC توانست جبهه شکوفایی در مقابل دولت حاکم ایجاد نماید که بانی حرکت ها و کنش های دموکراسی خواهانه بسیار بود. با این وجود پیروزی بدست آمده را به دشواری می توان مایه شادمانی و اشتیاق عمومی دانست. استعفای ژنرال بابانگیدا را آغاز دوران چالش های بیشتر برای NLC باید شناخت، حداقل به این خاطر که دموکراسی هنوز هدفی بسیار دور از دسترس بود - یک رژیم نظامی و هشت سال دیگر ریاضت اقتصادی، سرکوب و مبارزه بی امان در دوران آباکاخونتا (1994-98) طول کشید تا سرانجام در ماه مه 1999، استقرار یک رژیم دموکراتیک اعلام گردید.

در دوران مبارزه بعدی نیز کنگره ملی کارگری اعتماد اعضا و سایر افشار مردم نیجریه را کسب کرد یا از دست داد، اما در عین حال به طور قطع بانفوذترین جبهه در مبارزه برای دموکراسی را عرضه نمود. در واقع وقتی که NLC بخاطر اختلافات درونی تضعیف می شد، نیز مبارزه کارگری به همت بخش های عمده اعضا در صنایع نفتی بویژه اتحادیه ملی کارگران نفت و گاز طبیعی NUPENG و اتحادیه مهندسان و کارکنان ارشد صنایع نفت و گاز PENGASSAN با تمام تهدیدات جانبی پیش برده می شد.

نتیجه پایانی

این تحقیق نشان می دهد که جنبش کارگری نیجریه در خطوط مقدم جبهه نیروهای جامعه مدنی در مبارزه برای استقرار مجدد حاکمیت مدنی و دموکراتیک در آن کشور قرار داشته است. نتیجه دیگر آن است که این تجربه ادعای نفولیبیرالیسم را که مدعی است عدم وابستگی حزبی و ایدئولوژیک ضرورت بنیانی جنبش های مدنی دموکراسیخواه است، و کنشگران این جنبش ها را به سازمان های غیردولتی مدنی محدود می سازد، زیر سؤال می برد. جنبش کارگری نیجریه هر دو این فرضیات را رد می کند. در مورد اول جنبش کارگران نیجریه همواره بر موضعگیری حزبی در مسائل سیاست ملی و سیاست های عمومی تأکید کرده است، و حتی به تأسیس حزب سیاسی کارگران اقدام کرده است، گرچه در این زمینه هنوز موفقیتی حاصل نشده است.

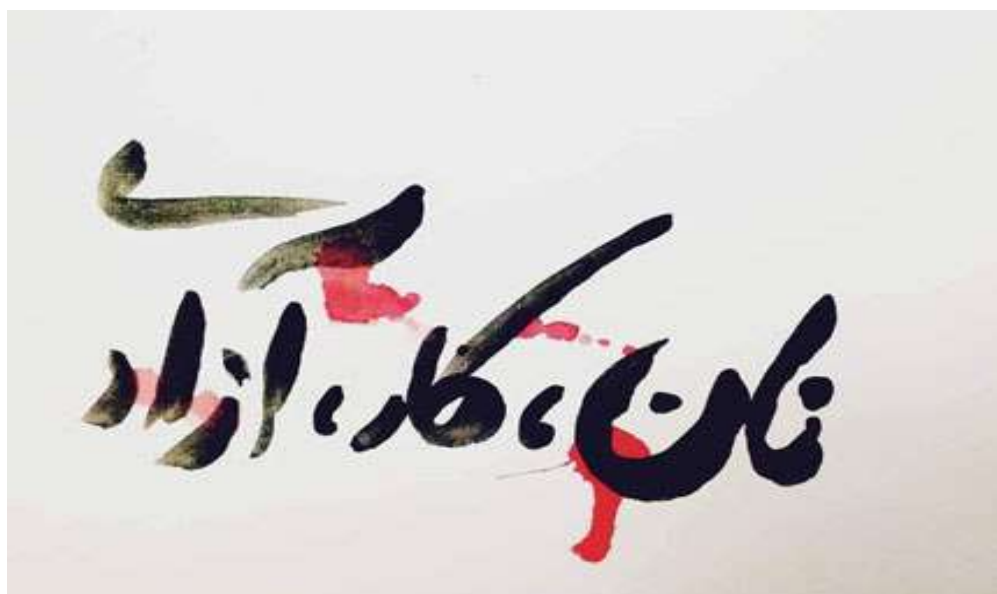
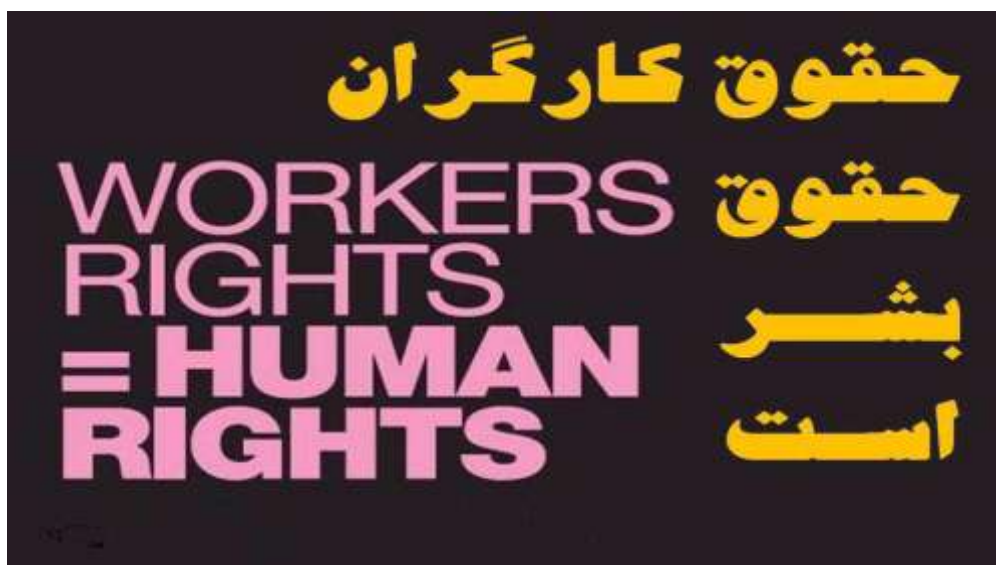
در مورد دوم، علیرغم مواضع سیاسی حزبی، جنبش کارگری نیجریه نقش عمده ای در مبارزه برای استقرار مجدد دموکراسی چه در دوران حکومت نظامیان و چه در دوران حاکمیت دولت های مدنی بازی کرده است. در اجرای این نقش در جنبش به عنوان پیشگام سازمان های مدنی دموکراسیخواه، که در سالهای دهه هشتاد ظهور کرده بودند، خدمت کرد تا مبارزه برای دموکراسی با نام کنگره NLC گره بخورد.

امروزه جنبش کارگری نیجریه جایگاه ویژه و قابل احترامی در جامعه مدنی نیجریه دارد. این قسماً به این خاطر است که سابقه تاریخی و تجربه کنگره به عنوان یک سازمان شناخته شده در مبارزه با زیاده خواهی های دولت امری انحصاری است که هیچ شکل دیگری نمی تواند با آن رقابت کند. گرچه در باره ساختار دموکراتیک درونی کنگره و تناسب منافع و تأثیر کنش های جنبش



هنوز سؤال‌های بی پاسخ وجود دارند، اما در مبارزه بیرونی با دولت، جنبش کارگری نیجریه از توسعه یافته ترین تشکل‌های اجتماعی مدنی کشور و در عین حال با انشقاقات و اختلافات درونی بسیار دیده می شود.

از سوی دیگر باید توجه داشت که مشخصات همگون و گاه جنجالی در به چالش کشیدن حکومت در امور متنوعی از جمله: حقوق کارگران، تامین اجتماعی، حقوق بشر، دموکراسی سازی و غیره - شناسه های موفقیت و شکست NLC در جریان سالها مبارزه است. چنانچه در پرونده نیجریه مشاهده می شود، ظهور دولت از استعمار تا نفوذ و رشد سرمایه داری نشان دهنده شکل گیری و قوام حکومت در دامن سرمایه داری و بعداً در درون خورده بورژوازی برای کنترل رقابت طبقاتی اتفاق افتاده است. این همچنین تأکیدی بر این معنا بود که دولت نقش کلیدی در رشد بیعدالتی اجتماعی-اقتصادی و سیاسی بازی کرده و عملاً باعث کنشگری جنبش کارگری نیجریه بر ضد حکومت و علیه هژمونی دولت گردیده است.



فعالین کارگری و مدنی را آزاد کنید!



حمایت بجای دخالت و درآمیزی! صادق کار



محاکمات رهبران اعتصاب کارگران هفت تپه و روزنامه نگارانی که اخبار سانسور نشده اعتصاب چهار هفته‌ای آنها را منتشر کردند ظاهراً به پایان رسیده و احکام تعدادی از آنها تا کنون اعلام شده و تعداد دیگری هنوز رسماً اعلام نشده است. ولی همانطور که پیشبینی می شد، احکام صادره تا کنونی بیدادگاه شعبه ۲۸ بسیار سنگین هستند و دور از انتظار نیست که حتی احکام سنگین تری برای بقیه صادر کنند.

یکی از ادله های قاضی مقیسه، برای صدور این احکام ظالمانه ظاهراً حضور برخی روزنامه نگاران در میان اعتصابیون و تلاش برخی جریانات برای وصل کردن برخی از رهبران اعتصاب به خودشان و بنوعی کمک ناخواسته به سنگین تر شدن پرونده کارگران زندانی بوده است. البته باید در نظر داشت که در انبان ملا قاضی های رژیم به قدر کافی "ادله" برای سرکوب حق طلبان و آزادیخواهان وجود دارد و بدون این بهانه هم آنها می توانستند با جعل اتهامات ناروا حکم هایشان را صادر کنند. بهمین جهت انگیزه این نوشته نه اظهارات بی سروته این قاضی بدنام و جنایتکار، بلکه برخی برخوردهای نا سنجیده با اعتصاب کارگران هفت تپه بوده که حول و حوش آن صورت گرفته و در بیدادگاه از آنها علیه رهبران زندانی سواستفاده شده است. حرفهای مقیسه در جریان محاکمه بخشی، که سعی کرد او را به برخی جریانات بچسباند تا بتواند مطالبات و مبارزه شجاعانه کارگران را در سایه قرار دهد و آنرا به خورد افکار عمومی دهد، نمونه بارز این سواستفاده است. حال که اعتصاب سرکوب و رهبران به محاکمه کشیده شده‌اند، جا دارد آسیبهای این اعتصاب برای تجربه اندوزی شناسایی شوند.

در جریان اعتصاب چهار هفته‌ای کارگران هفت تپه برخوردهایی از طرف برخی جریانات با آن شد که در خوشبینانه‌ترین حالت می تواند ناشی از یک تحلیل نادرست از توازن قوا و موقعیت و شرایط ناشی شده باشد. تحلیلی که در عمل نادرست از کار درآمد. برای تزریق برخی شعارهای بی موقع و بی پشتوانه گروهی به اعتصابیون نیز تلاشهای از جانب همین جریانات شد که آنهم متأثر از یک ارزیابی نادرست از شرایط بود و به مقصود که نرسید هیچ، بلکه در عمل به زیان کارگران تمام شد. مبارزه سندیکایی کارگران، مبارزه‌ای با حساب و کتاب و سنجیده شده است. این نوع مبارزه تابع عوامل متعددی است که بایستی در هنگام مبارزه آنها را مد نظر قرار داد. این نوع مبارزه را بصورت مصنوعی نمی توان پیش تازاند. کارگران بخصوص آنهایی که تجربه بیشتری دارند این واقعیت را خوب درک می کنند. تا شرایط یک اعتصاب فراهم نباشد هر نوع دعوت به اعتصاب از طرف هر کس که باشد با استقبال کارگران مواجه نخواهد شد. اما وقتی که کارگر وارد اعتصاب می شود انگیزه کافی برای ادامه اعتصاب و پرداخت هزینه برای آنرا دارد. در هفت تپه انگیزه و شرایط برای اعتصاب و همچنین دادن هزینه وجود داشت و این را در عمل کارگران نشان دادند. بنا بر این اعتصاب کار درستی بود و اجتناب از آن هم تقریباً ممکن نبود. اما وقتی اعتصاب شروع می شود کامیابی و به حداقل رساندن هزینه آن بستگی زیادی به رهبری اعتصاب دارد. سطح مطالبات در هر اعتصابی بستگی به شرایط، توازن قوا و مطالبات کارگران دارد. بهمین جهت رهبری اعتصاب بایستی خیلی فراتر از سطح خواستههای کارگران شرکت کننده در اعتصاب حرکت کند و تحت تاثیر القائات بیرونی که مایل به تازاندن اعتصاب هستند قرار گیرد و مطالباتی را طرح کند که امکان عملی شدن نداشته باشند و میدان چانه زنی را با این کار ببندد. سندیکاها در عین حال که سازمانهای توده‌ای – طبقاتی هستند چانه زنی را به عنوان یکی از اصول کارشان پذیرفته‌اند. این واقعیت را به هنگام برخورد با مطالبات سندیکایی نیز باید مد نظر قرار داد.

در هنگام اعتصاب اکثر جریانات کارگری بجای دخالتگری و درآمیزی با اعتصابیون به نیکی از مطالبات اعتصابیون حمایت کردند و کوشیدند با دعوت و تشویق مردم به حمایت از اعتصاب کارگران از فشار حکومت به آنان بکاهند و امکان کامیابی اعتصاب را



افزایش دهند. در مجموع حمایت های وسیع و کم سابقه ای از اعتصاب شد که کار سرکوب را برای سرکوبگران دشوار کرده بود. همین واقعیت در طولانی شدن هجوم نهایی به اعتصابیون نقش داشت و حمایت افکار عمومی تهاجم به کارگران را دشوار کرده بود و میان مسئولین حکومتی نیز چند دستگی بوجود آورده بود. اما تلاش برخی جریانات که تصور می کردند می توانند مهر خودشان را بر این اعتصاب بکوبند در واقع به حربه ای جهت به راه انداختن جنگ روانی برای خنثی کردن حمایت های مردمی و ایجاد تفرقه در صفوف اعتصابیون و مهیا کردن شرایط هجوم به اعتصابیون تبدیل شد. از سوی دیگر برخی نهادها و نمایندگان مجلس زیر پوشش حمایت از کارگران وارد گود شدند و طوری رفتار کردند که گویی دولت آماده است به خواسته های اعتصابیون تن در دهد، اما عده ای از رهبران اعتصاب می خواهند اعتصاب را کش دهند! این البته یک تهمت ناروا بود. با این ترفندها و توطئه های چند سوبه و دادن وعده های کاذب توانستند در صفوف اعتصابیون انشقاق بوجود آورند. سران خانه کارگر که مدتها مترصد فرصت برای از میان برداشتن سندیکای کارخانه بودند، نیز از فرصت بدست آمده نهایت بهره را بردند و دوباره یک شورای اسلامی فرمایشی را بر جای سندیکای مبارز و مدافع واقعی حقوق کارگران هفت تپه نشانند. تا قبل از این واقعه آنها حتی جرات طرح شورای اسلامی شان را نداشتند تا چه که بتوانند آن را تشکیل دهند.

هجوم نهایی در پی این اقدامات شروع شد، رهبران اصلی بازداشت و روانه شکنجه گاه شدند تا با زور از آنها اعتراف وابستگی به یک جریان معین بگیرند و سناریوی سرکوب را تکمیل کنند. شو تلویزیونی انجام شد و بخشی و قلیان به زور شلاق وادار به اعتراف به اعمالی شدند که دستگاه سرکوب از آنها خواسته بود و برای سرکوب و محاکمه کارگران و زدودن آثار اعتصاب به آنها نیاز داشت. در این میان جریانی نیز که سعی در مصادره این اعتصاب به نفع خودش را داشت، با نوع خاصی موضعگیری تلویحا اتهامات شکنجه گران مبنی بر وابستگی آن دو به جریان خود را که ساخته پرداخته دستگاه امنیتی بود تأیید کرد! شاید گفته شود که از این رژیم ستمگر و ضد کارگری غیر از این نمی شد انتظار داشت. این البته مورد مناقشه نیست، ولی با رفتار سنجیده تر و طرح شعارهای درست و متناسب با شرایط و کمک افکار عمومی هم می شد دشواری بر سر راه سرکوبگران ایجاد کرد.

رهبری اعتصاب در بسیج افکار عمومی و جلب حمایت معنوی مردم به سود کارگران در مراحل نخست موفق عمل کرد ولی از روشن کردن فاصله خود با بعضی جریانات که سعی در منتسب کردن این اعتصاب به خود داشتند غفلت کرد و همین تبدیل به نقطه ضعف آن شد و میدان را برای عملیات دستگاه سرکوب فراختر کرد.

نهایتا اعتصاب هفت تپه با خشونت تمام سرکوب شد. اما اگر اقداماتی که ذکر شد اتفاق نمی افتاد سرکوب و توجیه آن برای افکار عمومی و سرکوب سندیکا و اعتصاب برای سرکوبگران حاکم دشوارتر و اثرات این اعتصاب تاریخی ماندگارتر می بود.

با وجود سندیکا تشکیل نهاد دیگری نه ضروری بود و نه زمانه برای تشکیل آن مناسب بود شرایط برای تشکیل شورای کنترل کارگری و به دست گرفتن امور کارخانه توسط کارگران مناسب مقطع کنونی نبود و طرح آن بورژوازی و حاکمیت بورژوازی را بیش از پیش علیه اعتصابیون تحریک می کرد و چنان که دیدیم این طرح با استقبال چندانی از طرف کارگران دیگر کارخانه ها مواجه نشد. این نه به معنی عدم تمایل کارگران برای اعمال کنترل کارگری بر کارخانه ها بلکه تشخیص متفاوت آنها از موقعیت و توازن قوا موجود بود.

البته وجود برخی خطاها در فعالیت های سندیکایی امر نادری نبوده و نیست و به معنی زیر سوال بردن این مبارزات و رهبران آنها نیست. مقصود شناخت نقاط ضعف و قدرت تجربیات و آموختن از آنها به منظور اجتناب از خطاها در مبارزات آتی است.

میان سازمانهای سندیکایی و فعالیتهای سندیکایی و حزبی تفاوت وجود دارد. هر کدام از آنها با هدف و منظور خاصی تشکیل می شوند. سندیکاها تشکلهای مستقلی هستند که همه کارگران را فارغ از گرایشهای سیاسی و مذهبی شان حول خواسته های صنفی و طبقاتی شان سازمان می دهند. اما احزاب کارگری سازمانهای سیاسی هستند که هدفهای متنوع تری را پیگیری می کنند. دیوار چین بین آنها نباید کشید، معهذا احزاب سیاسی بایستی در عمل استقلال نهادهای سندیکایی را رعایت کنند و از دخالت در امور آنها پرهیز کنند. احزاب و اتحادیه ها میتوانند از همدیگر حمایت کنند و باید هم حمایت کنند چون اشتراکات و منافع مشترکی دارند. اما بین حمایت و تحمیل سیاست تفاوت باید قائل شد. رهبران سندیکایی نیز حتی اگر وابستگی حزبی به جریان خاصی داشته باشند نباید چنین تحمیل هایی را از طرف احزاب بپذیرند. این موضوع در مورد گروه های اجتماعی و شغلی نیز عینا صدق می کند. حمایت درست و سودمند است ولی درآمیزی نادرست و زیانبار برای هر دو طرف قضیه است. برای روزنامه نگار و کارگر نیز سودمندتر است که هر کدام از جایگاه خودش در مواقع ضرور از هم حمایت کنند و از درآمیزی با یکدیگر بپرهیزند. کانون نویسندگان معمولا و به درستی بدون اینکه در یک حرکت مداخله نماید از فعالیت مدنی دفاع و سرکوب فعالین مدنی را محکوم و از این طریق نظر به جایگاه والایی که در میان مردم دارد روی افکار عمومی اثر سازنده و مثبت می گذارد. بزرگترین و مفیدترین کاری که یک روزنامه نگار می تواند به کارگران بنماید، تهیه گزارش حتی الامکان بی سانسور از اعتصابات و مطالبات کارگران و حق و حقوق آنهاست. کارگری و کلا اطلاع رسانی از حرکت های مدنی در حد ممکن است. فداکاری و شهادت روزنامه نگاران و فعالان اجتماعی امثال سپیده قلیان ها ستودنی و فراموش ناشدنی است، ولی کارگران اینها را آزاد می خواهند تا بتوانند از تعرض مصون بمانند و در جایگاه اجتماعی خودش از کمک ها و حمایت هایشان بیشتر و بهتر بهره ببرند.



*** برای تماس با نشریه "جنگ کارگری" می توانید با آدرس زیر
تماس بگیرید:**

sabosob@gmail.com

*** "جنگ کارگری" نشریه گروه کار کارگری حزب چپ ایران (فدائیان
خلق) را می توانید در آدرس زیر ببینید:**

<https://bepish.org/taxonomy/term/457>



دفاع از حقوق زحمتکشان جرم نیست . آزادشان کنید!



**همه با هم علیه سرکوب فعالین کارگری و حقوق سندیکایی کارگران
مبارزه کنیم!**